

۳۱۵۶۹	فصل اول
۱۳	و
۱۳۶	فصل دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بقیاس قادر قدیری راست است که بقدرت کامله خود دنیا و دنیا
 باهر کس از کتم عدم بجز حدی شهود رسانید و انسان ضعیف البنیان را
 از شرافت و ایش و بیشین بخلعت و لقا کردن ابی آدم مخلص گردانید
 اما بعد خوشی چین خرمین ارباب سخن چیمیز ذره تمثال پر بچو و مال مدر
 دوم نورال سکول یعنی مدرسه تعلیم المعلمین دلی بر آینه ضمیر منیر الافطرتا
 کشون میگردد و اندک درین زمان مسرت تو امان از عنایات ایزد جهان آفرین

و تفضلات جامع التفریقین جناب قبلہ امانی و اہمال نشی در پیدائش

اجنبی بھوپال برادر حقیقی خاکسار و تلمیذ مولانا امام بخش صاحبانی از چچا

سیہ روز علاقہ اجنبی بھوپال بقریب شادی فرزند ولید خود یعنی عزیز

از جان ستودہ خصال لالہ شکر دیال تشریف فرمای دہلی شدہ بودند

روزی بضمین سیر کتب فارسیہ نظم بر بستہ برادر صاحب مدوح افتاد

چون آن بستہ را بر کشاوم دیدم کہ چند اوراق مکتوب کہ مختصر المیہ

اکثر باجبا و اغزا و بعض قائم کہ بضمون شوقیہ و تہنیت و غیرہ

بفرمایش صاحب اجنت بہادر بھوپال بر قوساعی آنجا تخریر فرمود

پراکنده افتادہ اند بخاطر فاتر این ہمچیز رسید کہ اگر این مسودات پریشان

بشیرازہ جمعیت ہیئت مجموعی یا بندہ ہر آمینہ درین وارثا پدیدار یابوگا

و باعث انبساط خاطر و دوستان محبت شعار خواهد بود لہذا اجزا

پیشانی را حج نموده بدست و طبع و طالع روزگار گماشته بقالب طبع در آورم
 و پیشانی را بر ماها و مامید از سخنوران زمان و پیشانی در آن نیست که نظر
 فیض اثر مظلوم را بر او اوراق نمایند و جامع موصفت ابد عای خیر ما در فرما
 ید

سواد مکتوب یک تیرتیر منجیم هم بهار و طلب و شیمی و شاعران و شاعران

صحن سبزه و وقت سخن صحبت یاران جو	وقت گل خوشن و کز روی وقت سخن یاران جو
----------------------------------	---------------------------------------

آمر و بقاضای موسوم گل صریحاً در مصنفی نغمه بلبل است + و بتأثیر فصل بها
 صفی نامه همقماش نگین پیروی گل + چهره گلزار از سبزه و سنبلیله آینه خط
 وزلف مرغوله مویان + و نهال همین از کثرت بار نموده بیر آمدن سر وقت
 سمن بویان + مقابل فرش محمل سبزه اسرار آسمان از غبار سحاب گرد آورده
 و محاذی آب صافی سیلاب چشمه آفتاب از خطوط شعاعی خشک اندوه

سحاب هر ساعت بسان مینر بان جان نواز بر چشم غمخوارگان بزهرم پان
 ترشح گلاب افشاندند + ونسیم هر دم چون میجای جان بخش و قاصد
 پشردگان ایام خزان از شکفتن جان تازه روانند + آرزو طوبت هوا
 مزاج بیوستت زوگان شرارت روانی + و از خرمی فضا نمینجس و دل
 غنچه طبعان صورت نامی شکفته ایغی + باکران قیمتی گلها می بوستان
 لعل آبدار پندشان سبک سنگ + و با زعفرانگی اوراق درختان
 فیروزه قیمتی نیشاپوشکسته رنگ تشبیه سلطان فخرین نسترن تابانیست
 که از رشک آن آب گوهر وضع خشکی میپذیرد + و شوخی رنگ از گل
 زبتابیست که از غیرت آن رنگ شوق ز با هم بلند فخر شریف و کمال
 برینا بر خصمان از نغمه سرفانی مصر و نوب خطیب خوانی سلطان مجید
 و بهار آبدار ضربستان از گل سرگرم سکه زنی اشرفی و زینب

از جلوه قصه طایوسان پرده چشم نظارگیان پرده فانوس خیال آیین
 و از رنگیزی اثر نجات بلبان دهن گوش سامعان آینه شمال نگین
 تشنه ارغوان جگر گوشگان بدخشان را از کمرنگی برخاک حسرت غلط
 و خیابان نسرین نیچه ابر نیسان را از بی آبی غریق دریای خجالت گردان
 باصره بتاشامی رنگین خسار گل شفق سامان + و سامعه با سماع نقره
 رنگین بلبل گل بدامان + آرزو خوشی بود اساعر گل لبز شراب + و از
 جوشش نغمه ریشه سنبلیله تار باب + خامه بیامین توصیف گل چون
 نیچه تقطیر کلاب معطر + و دوات از غالیه بنری ستایش نسیم لبان طبله عطار
 معنبر + نامه از فیض توصیف نسرین و نسرین چون کاغذ شیشه
 کلاب نکوت فروش + و قلندران از زمین بمیان دشتن قلم مشکین رقم
 مدح ریحان بانکوت نافه هم آغوش + تاشی رنگین رقم بهار صبا

خط کل از مصروف + و طفل نو آموز غنچه بسبق خوانی بوستان باوشت
میسخواران بیتاب بگلگشت زعفران زار از جوش خنده نشاط گریه
بیسبری را از خود فراموش کرده + و ساقیان همی بر تاج شامی آبشار
از سورت نشا محبت به پیانی پیودن باوده کامرانی در جوش آمده
نرگس در راه حریفان محمود بگوشه چشم نگران + و سوسن مذکر شرب نشینها
ساقیان مسرور باوده زبان رطب اللسان + بسازگاری آب و هوا
آتش گل باقطره شبنم گرم جوش + و از توافق آنداد گریه ابر باخنده
برق هم آغوش + آرغوان در میان ریجان برقیست از ابر سیاه تابان
و گل بنیایان سنبل با قوتیست در حلقه نلیم درخشان + عکس سبزه
و ستمه ابروی سیلاب + و داغ لاله مردک دیده حباب + رتبه نشوونما
آفتاب زینت قناره که خار و پاپا خلیده از گوشه دستار گل نروبانند

و گری باز از بهار آن بایه بترقی نیویسته که دو شمع از شمع خشک
 نچینی بسوسن ندانند از فیض نیویچه عجب که چون بیدمشک و از شمع
 گل کنند و از تاثیر بر او چه شکفت که بسان روشیه سنبلی عبیر از طبله عطا
 بیا لیدی دم زنده قطره را در آغوش نسرن بر آب گوهر ناز و شبنم را
 از عکس سوسن بر تاب نیلم زبان دراز از شوخی رنگ ارغوان لعل
 پیکانی زخم خورده خدنگ حسرت و از آبداری گلناریا قوت تان
 افر و خسته آتش غمیت و زهی موسم گل که بهر شوق آماوه از ان مصروف
 بزم آرائیست و وحی او ان بهار که بهر طالب عیش در آن گرم
 انجمن پیرانی بکبیل بطلبکاری مصفیران همین نغمه سرست و گل
 بسرور افزانی نرگس مخمور جام چای و در هر طرف همین زعفران مسرت سیاه
 و در هر گوشه گلشن گلبانگ شادی بلند آواز و جتنا بخت سبزه

که بقرین و مفضل از مخرج آرائی از غایت از جندی ارزش فشر مرین
 پذیرد و خوشاطالع از چند گلزاری که فیضان بنهم پیرانی بهار مقد
 از فرط خرونی رنگ لعل بدخشان گیرد خوشا که درین اوج ان بهار توان
 چشم تماشا بینا کاری در و دشت کشاوره آید و بد که از سیرین
 و فضای گلشن دهن از صحبت احباب فرا چیده شود بیایند بجا
 لاله گل باوه دوستان کافی همیون نصیب یاران دوستان با

در تهنیت کیشایش که آمال و افتتاح ابوالاقبال یعنی سالگره
 نوازش جهان کیم صاحب تهنیت به پیران از طرف صاحبان

<p>یاد می بکشاد حق از زمین آمال گره</p>	<p>بر و دشت ز سر رشته اقبال گره</p>
<p>خواهم ز خدا که رشته عمر شریف</p>	<p>محکم باش همیشه از سالگره</p>

و چشمش همیشه می‌محو تا شامی صبح و شام و مخلص بر یاد هر صبح و مسا
 سپاس گزار جناب کبریاست که بعد از اینی اخلاص کیش هم بان پیشفت
 تکلیفی از سکاره زمان نرسید و هم هیچ چشمی از چشم روزگار صوت
 ملائی بر آبی العین نرید و بکمال آرزو مندی و صداقت ولی گفت دعا
 تا بگفت انصیب از دست که آفریننده مهر و ماه همچو این سال فرخنده مال
 هزار سال چشمش همیشه می‌ابان تقریب سعیدت منبعث سور و سرور گردان
 و مهندس دوران عقودت ساگره آن مهر سپهر موت از شمار نجوم افزونتر

سپاس یاد آوروی شکر عبادت بیماری بجدت

از غیبت پنا منشی بندارین با محافظ و قمر کاکیری منظر

فقط عبادت را چه شکل عبادت لیکن نقطه از عبادت زیادت

بعد تقدیم آداب عبودیت که چهره کشای جوهر فدویت و حقیقت پرور
 آینه عقیدت است بعرض جوهر دعائی پرور و شمال مطلب
 عکس از فلک ضمیر منیر بسیار زود اگر چه از تکلیف ضرب پاکه تقاضای
 باین سرایا عجز و انکسار از دست صدره علی حدکی است پس رسیده
 درین مدت بدین تقضیه تشریح یک عریضه نیز داشته ام مگر چون
 در عین اشتداد بیماری نامه نامی بدستی شکسته دل کار و میانه
 فرمود هر دم نفس انوار نجات شکر و ثنا ساخته ام آرزو و ارجا
 که بوسه اساس جاوه و جلال است پایه علم مراتب و اقبال
 آن مجمع مرام و افضال اباین ستمسار حال پاکستان که زبان
 خامه فرموده اند پایدار و اوده و بین مرهم بخشش و ارشاد که از پیش
 نامه مکرمت سواد تاثیر مرهم کا فوری ارزانی داشته اند چشم زخمی

بناصب کافر اینها مسلمانا و هر چند سرگذشت تکلیفی که از ضرب پا
 برداشته ام بموقف عرض سائیدن تکلیف دهری و رنج افزائش
 طبع گرامی ملازمان از حد گذرانیدن است مگر نظر برفع آنظفار
 بگذارش مختصری از حال خودی پر و ازم که با سخوانش انوی بر است
 از کج قناری فلک و وار ضرب شدید رسیده بود که طاقت بود
 قدمی نمیداشتم و از اندک تحریک اتفاقی صدمه جاگسل می برداشتم
 یکماه کامل با پیچ حسب تجویز و اکثر صاحب شیرازه بند تخته مانده
 تا اجزای عصب و عروق جمعیت کلی صورت شیرازی یافت
 اکنون صحت کامل دارم بی دستگیری عصا میگردم اگر چه از ضعف
 ناتوانی هنوز صفای رقتان نیست مگر چون نقاهت از فرغ بیماریست
 هرگاه اصل بیماری به اتصال رسید و عرش نیز منقطع خواهد گردید

در سید اوویه و تفسیر قیمت آن که از وقتیکه حکیم حسن بن علی

بعد از وی استفاده همچون موصلت که بهترین مفرجات طبیعت است

مشهور و مشهور الفات تخمیر با وصیفة محبت عنوان مع نسخه در بازار حاکم

و اجزای آن در عین نظر و نایبها رسید به طبیعت است

رفع علالت و حصول طاقت سرمایة طمانینت و تقویت رسانند

مشققا بقدر بهر سی اوویه در سیهور از وکان عطاری که با وجود پیچیدگی

و عدم استطاعت حکمت در طبابت و معیوس و لاف افلاطونی

میزند و درین ملک ناپرسان و ساده حکمت چون مسند حکمت

عامل کابل بیرون میسید هر از ان شفیق که مفر ما در خواست نسخه نگارده بودم

مگر چون آن مجبوره محبت و موفاق کمال شفاق اجزای آن از

بجزوای لطفت فرمودند فکر جزئی بطمانینت کلی و بفکری مبدل گردید
 و آن بفکری و طمانینت توجهات دلی آن مهربان را بوجه کامل
 رنگ افروز چهره ثبوت گردانید. اگر چه در پذیرفتن سخنه را احباب که
 بنزد خلوص محبت و وثوق مودت صدور یابد تخصیص در ستمن کی
 که از گنجینه فیوض مسیحانی باشد و من کشیدن و بساط تامل آراستن
 طبیعت را از انبساط و دستگامی و استفاضه برکات گرامی مضیق محزون
 و ناکامی انداختن است + و استفسار قیمت و و اینکه از فیض اندراج
 نسخه متبرکه که بنقد جان و جان سحر و کان ارزش پذیرد لب کشودن
 عقل از نزدیکی بساط ادب مقام شناسی و در ساختن است ^{لیکن}
 چون خیال و گمان این امر جلوه افروز یقین کلی است که آن مهربان
 او و نسخه زنده که بجزورت خاکسار از و کاناران بجزوای علل

بصرف زر خریدند انداگر ستمتلاقم قیمتیش مبادرت رو و بیجا نظر نمی آید
 ترصد که از کمال بی تکلفی قیمت ادویه حواله قلم فرمایند که بخدمت گرامی
 ملازمان برای رسانیدن و کان عطاران رسانیده آید خاکسار را در
 و تصرف اشیا نیکه از قماش خاص عنایات دولتخواه حکیم صاحب آن شریف
 باقتضای اتحاد و یگانگی عذری نیست مگر در شدن چیزی که بصرف زور
 جداگانه از جا غیر آید البته مقام گفتگو است امید که باطلاع و پی قیمتیش بار
 بروش جان تاوان نهند و تکلف مامل ادین با تلبات اخلت ندرهند

بعهد طه پان زمان افلاطون و ران حکیم محمد حسن خان نصاب تحریر یافت

درینو لا آنچه بگوش نیاز نبوش و بمطالعه دیده محمودیدار میر سید تاج و تحسین خاطر
 میفراید یعنی از زبان صادر و وار و عموگا و از تحریر شفقی میرزا الدین صاحب

خصوصاً و تصدیقاً دریافت گردید که حضرت از بھوپال براہ دوراہہ غیر
 بالابالابسیہ و تشریف می برند و بموجب خدمت راہچنان محروم مایوس
 میگزارند و از تقریر معتبری مانع تشریف آوری اینجا تصور تکلیف
 خاکسار معلوم بوده است مخدوم از خادوم پیر یا از روز تشریف آوری
 خدام درین ملک کوه چہ شکست ظهور سیدہ و از پیشکش ما حاضر نیام
 چہ زیر باریم گردیدہ کہ گرامی ملازمان خیال آن میفرمایند سجان اندر بندہ
 خصوصیت اندیش از عدم استطاعت خدمتگزاری سرگریان انفضا
 و خدمت ناگزارہ اش عروج فرمای بلندی اقبال اگر بنگارم و نوق
 سابقہ جناب بمقام سیور میدنستم کہ ترسیل ما حاضر محقر حقیر پیشکام ضمیر
 منیر صورت تکلف خواهد نمود و مانع حصول خدمت ملازمت آیندہ
 خواهد بود ہر سال آن ماچہ مختصر مسافرت نمیکردم و دوسرہ روز فیض حضور

مستفیض بود ز گریه های مائده خاص میماندم که آن زار بانی منتیج حصول
 نعمت موصالت حال میشد و ترسیل آن مایه قلیل باعث تکلف کثیر
 متصور نمیکردید امید که بمقتضای وفور عنایات ولی همین آه بود
 ضرور غرم و ملی فرمایند و درین ملک بیگانه از رسم گمانگی گرامی ملازمان
 که عبارت از عطیة نعمت ملازمت محروم نگذارند که جان باخته تمنا
 دیدار فاضل لاناوار را با فاصله دو سه قدم مایوس گذارند و بعد از عمر
 بالا بالا و راه فصل قلیل سیور اختیار ساختن بی غالب که طریق سپید
 گرامی ملازمان نخواهد بود و نیاز کیش از ملازمت انگریزی عدیم القریه
 که مدام ضیق فرصت و قحط فرصت میباشد بصورتی خدمت معذوم
 ورنه درین عرضت صد بار بار بایک ملازمت میشدم امید که گزارش کمترین
 با صراحت بداد تصور فرموده ضرور بسبب تشریح زنده اوده ازین صدها نفر است

بعالیجی دست فرقتن نشیان زبان بد کلامی و زبان محبت و

استخار و اخضر بنیت هر مزار این صاحب میر شری پادشاهی اندو

گرامی صحیفه الطاف آمو و پاسخ ضاعت نامحبات ممنون بنده نواز بها

فرمود و اندرزی سودمند که هم زبان خامه نصیحت مکار و هم بلسان

مرلی سنگ خد مکار حواله بود سرمایه امتباه و آگهی افزود مخدوما از پندار

ملازمی طریقه سلامت وی اختیار کرده ام و بهین جا و صواب

پای تهتلال فشرده اگر چه کمینها و اما در کمین دل آزاری مفسده جزا

میدانشند از کمان طبعی سهم شکایت بیجا بهر سو میگذارد مگر چون آبی مستوجب عین

رضاخداست بهام ایدار سنا و شمنان و در چشم بد بینان پیکان بسیارند

ساستی موجب ضای خد است | کس ندیدم که کم شد از ره راست

وریفولا استهامی ناحق که شخصی منقصری بحضور عالم حق شناس آن سنجایش
 کرده بود از تحریر سرکاری پیرایه وضاحت پوشید و همانوقت جواب
 که مصقل آینه صداقت خاکسار و محتوی عبار و زنگ نباشد آن
 بد کردار باشد جلوه افروز حسن تحریر گردید یعنی که از مضامین تحقیق
 تمثال صدق و صفا به مرآت ضمیر منیر صورت ارتسام یابد

ایضا بنام می فرستی هر مزار این صامی فرستی پیری اندر

جواری مر و اید آبدار و غلطان بهترین نتیجه سعی و تلاش ملازم
 در عین انتظار که صدق گوش نظر گوهر نریها آواز و صلواتش بود نقطه و آره
 انتظار گردید و طبع بیقرار را بر که طمانینت تسکین رسانید امید که از پسندید
 آن بخزن عنایت کرم لاله بدری و انجمن ایچی اطلاع فرمایند تا از قیمت ملک آن

و اصل نماید یا قوت بجای آید که شیخ تلامذش بجدول آن سرخرودنی بایر

ایضا بنام منشی دهرم این صاحب منشی ریزنی اندر

نسخه قول فیصل حضرت اوستادی مولوی امام بخش صهبانی در عین

نگرانی و بی شغلی که جان حزین در آرزوی مشغله پیشش بود نزد من سید

از علالت طبع بعضی جوهر شکر گزاری و منت پذیری مقصودم همی قول فیصل

که هر صفحه اش از جولان طبع و شمسوار عمر که سخن میدانم زرم می صحت است

و از بزم آمانی مصلحت حضرت صهبانی بساط بسیار مصلحت

بی تصنع نسخه بند کور از جوش صبا مضامین نگین میخاوند آرزوست و از حقیق

و لائل رافع اعراض سرت بخش جو پاک لطف جستجو + و او انصاف بپروا

و از سر حق نباید گذشت که صهبانی انصاف دوست رعایت احد

اور متخاضین نغمه موده + و گوی سبقت از منصفان جهان در بر بوده ^{مطلوب} و او را

جزای خیرین فیصله حق بروج صهبائی عادل مزاج ارزانی و نفع

اور ایاد کار و باقی تا یوم القیام درین جهان غانی و آزاد

بسپاس گزاری عطیه تاج ولادت بر خورار شکر و یاد

به برادر صاحب الامتاق بنفشه گنج بهاری ال صاحب

نامه مکرمت آمو در سایه اعزاز و پایه سفر از عیم فرود و عقد گوهر آبدار

تاریخی که برشته سلطون نامه جلوه دید بیضی می نمود + دل آرزو مندر اکلیم است

محو تاشا فرمود + زهی خوش قماش الفاظ که شاه معنی لباس آرا

ظنعت ارا می هفت اقلیم پسندیدگی می فرایند و خوی بلند بایگی معانی

که قصر الفاظ بفرود آن سرتقا خرب فرقی فرقدان میرساند بی تصنع

و اغراق ماده تاریخی خوشتر از آن به پیشگاه خیال جلوه نمی نماید و تا ظهور
 معنی بهتر از آن از جمله فکر نقاب نیکشاید و موزون طبعان گرانمایه هر چند
 تا اینجا بطریق اظهار میگذارند و مقابل گرانمایگی آن جمله عدل و رفاقی ندارند
 و غواصان سخن هر چند بدین فکر دست پائینترند گوهری بدتر از آن برآیند

سواد مکتوبیکه بود محمد نواز صاحب دریل و کسبیه هونگارین

مخدوم بنده نواز مولوی محمد نواز صاحب سلامت یوان فرج و ق که از عذوبت

کلام چون کاغذ قدشکر امیر است و از نمکینی استعارات چون طعنه حاسدان

بر زخم منکران نکات نیز بخدمت خدام مخدوم الامام میر غم و مهیدان دوم

که مسودات این روشن سواد بیاض چچانی اگر مستغنی با نواز نظر فیض اثر بوده باشند

بدست حامل عرفیه از لطف نمودن آن سرای عجز و کسار را سطره اعزاز بخشند

و بیاجه که بر ساله قوای تصویر موافق احوال غایت منجاریت و صواب

و الی ریاست جاوه بفرمانش لوی محمد صد الدین خان

وکیل و باراندوز و رعیت نه آجنتی بجهوپال شمسیریت

حدی که سر لوح و بیاجه تحریر و خطوط انظار قبول آراید و سپاسی که

صفحه آغاز تقریر از لعلی سر خرونی رنگینی گل از زانی فرماید و موصوف

عده المثنالی راست او است که با وراق لیل و نهار شب چیه است آکین صبح

نقشی از سفید اب قدرت او است و صورت ملاحت آینه لیلیای شام

جلوه رنگی از نیلاب صنعت او است صفحه زمین از بهار آرا می خطی طر

لطفتش و کش مکارخانه سپهرین و ولوح آسمان از آفتاب اس نور

افضلش و شنی بخش خاکدانه زمین به پشت گرمی مهرش کارگاه

فرودین در اشک کمارستان چین کرده و گریه کنان درین شب
 نماند را در آن خوش بنم پرورده و در وی که خاشاک در بیان آن
 نماید و حسن کلاه سوز معانی را نقاب از چهره بر کشاید و در آن خود
 سپهر سالت است که شبیه شوق القیر از تحریکات سخن بلال تمناش
 چهره کشای فضائل کمال است و بسنی ایجا و تکوین از بلندی پاپ
 معراجش جلوه افروزه در این جلال و اما بعد آینه صفا شربان
 عکس پذیر تمثال تغافل نهاد و مباد که صورت نمای معنی کمال
 غازه پیرای چهره جمال و رنگ آینه تصویر امارت رنگ زود
 آینه ایالت موجود موشگانیهای صنایع تصویر مختصر نقوش
 بر آن حسن تدبیر عمده امرای عظیم الشان مختصر الدوله نواب غایت مخد
 و الهی گلشن با و جا و ره رساله مختصری جامع قواعد صورت طرازی

کتابهای حکما و حکمای بزرگان این ابد او قلم و آینه برش زدند نقشش را بر سینه
و صورت بر جان بر تیر آینه صفای حسن عمل صورت انوکا حسن چهره
بنابر تسمیل عمل و اوقاف این فن و شوار و آسانی تعلیم شائقان این صنعت
ناوره کار تالیف فرموده اند درینو لا مولوی صاحب کاشف قلوب
معقول و منقول و اوقات حقائق فرغ و حصول عمال کمال
تکین بیانی طوطی شکرستان شیرین زبانی بر صفا آینه مجرب و منع
آمین مروت صدر نشین مجالس عزیز تکمین مولوی محمد صدر الدین خان
باتشمال فرمان اجاب لافغان شمال طبع رساله مذکور را بر صفحه روزگار
مترجم نموده و مشتاقان صنائع تصویر از بدائع معنوی مطلع فرمودند
یارب یار زمین آسمان از کلامی بوقلمون ریاضین ثوابت و سیاره محسوسه
مرفعات بگردگشت این رساله در پیر علی الدوام مشهور و نفع رسان چهری شوی

در مبارکباد و سالگه از طرف صاحب اجنٹ بہار

بنام نامی نواب شاہ جهان بیگم صاحبہ عیسہ بیگم

کشایش گروہ دعا مبارکباد شرفشانی بخش و عام مبارکباد

نسیم بہارستان صدق و صفا ششم ہونستان محبت و ولا اعلیٰ گلزارین

بہار آسام عطریہ مست سالگہ آن مشفقہ کرمفرمانقابی از رخ

فروزین برداشته گلزارین و روز افروز نمود نمود و نگہتی از دوا

بہت رسانیدہ پوست زوگان انتظار را تطیب مانع تنہا افزو

و نہ اندہ سین سالگہ کلیدیت برای کشود اہوار با طہینان و جہم

این جشن مست ہلال عیدیت بہت انبساط طبع مشتاقان

تقدیر محمد کہ از سنہین عشرت سال سی و سوم با صفا و خیر و خوبی

حلیه تمامی دربرکشید. و سال سی و چهارم با لاف خرمی و کامرانی
 نعمت به روزی و شادمانی بگوش آرزو دهید. منظر بخار از نوای صریح

بزم مزه تهنیت نعمه سرا. و ساز نامه از تار سطور نغمه مبارک با وتر صدرا

انچه از قلم و عابری آید مدت درازی عمر آن گمانه آفاق است

و هر چه از پرده نشانج میکشاید نعمات مدح آن مخزن شفاق. انور نغمه

مهر و ماه همچو این سال فرخنده مال انعقاد نیرم کیتبای می را باین

تقریب سعید تا دور شتری باعث سرور و فور گرداناد و می سرب

عقود رشته سالگره آن بدر نیز سپهر مودت از شمار ستاره افزونتر کناد

اشک نیزی قلم حضرت قلم تجریت خاتون عصمت لشیان

جناب لوی محمد حسین خان صاحب بجز تخلص ناظم عدالت اندر

باستماع حادثه هوش ربا و واقعه جانفراستی رحلت فرمودن بانو

عصمت نشان آن مخدوم ارادت کیشان انین جهان گذران
 بهالم جاودان حسرت و تاسفی که بر دل وحشت منزل هجوم آورده
 و بتصور آلام و افکار آن مکرم نیازمندان شیخ و اندوختی که پیرامون
 خاطر حلقه زوده خارج از احاطه حد و قیاس است + فسوس صد فسوس
 که تذبذب این حادثه گلشن جمعیت خاطر را برگ و بار فروریخت + و است
 جو این ساخته شیرازه مهات خانگی را ریشه نظام از هم گسیخت + اگر چه
 ناوک شیخ و الم زخمی بدل و جگر نرسانیده که به هم صبر تدبیر اندیش
 توان نمود + و هجوم کلفت و غم اجزای حواس از پنجهان پریشان
 نساخته که رشته شکیب صرف شیرازه جمعیت آن تواند بود + لیکن
 چون درین وازنا پایدار احدی را اختیاری بجز بی اختیاری
 و کسی را چاره غیر از بکسی و ناچار می نداده اند + ناگزیر طریقه صبور

مسئله که هر صاحبی است و چون که برین فری را بر فرغ کرده است مانند اثر
 و بیخ و بیتی را بر طریق وقوع حوادث گذری نیست بی اختیار و طبع
 تسلیم و رضا فخر هر زوی شعور و ناشکوریست و ترصد که خدام معذور و الا
 بر شیت ایزدی و احکام قضا و قد شکیبائی اختیار فرمایند و ایزد عطا کند
 منغوره را نقد مغفرت رحمت ارزانی کند و بنجای خلد برین مستمع گردانند

سواد کتوبیکه بشکراستفسار آشوب چشم بدوستی تحریک است

محبت نامه اتحاد آورد که سواد حروفش سر سر چشم تنها و بیاض بین السطوری
 چشمه محبت نما بود به استدر اک آشوب چشم و دیگر عوارض این سراپا بود
 اشتیاق وصول شفاق آورده کحل الجواهر بدیده بدر سیده نظر کشید
 و شمال خلوص محبت اجلوه افروز صفحی ظهور کرد و انید و ایزد و کجبال

آن محض بنفش و عین و نشانی این نگرانی احوال دوستان از چشم زخم
 دوران محو طواراوه و باین صفای دلی و اتحاد معنوی از گرد غبار
 مکروبات و زکار آشوبی بیدیه دور بین آن بنفش اندرود دوران مساناد

و زمینت عطا شدن غایب سارا آفت اندیا یعنی ستاره هند از شاخه پریا
 ملکه مغلستان بنواسیکه یک صاحب بیهوشی و پهلوانی طرف صبا بهرین

کوکت نشان سپهر بوت بل مترابان سمای محبت اعظمی نامه مستان فرا
 طومضامین صدق و صفا مشعر نقیض و محفل نشاء با بقرب منیت تشیب
 تقدیم شکر و سپاس تمامی سارا آفت اندیا عطیه حضور فرین معروضت
 ملکه مغلستان رفیع الدرجه انگلستان ایامی رسیدن اخلاص مندان
 آنجن بهار مسکن از انق و وصول طلوع نور بوده عالم دوستی و اتحاد را

تجلی کده فروغ مسرت گردانید و نظر آن مجلس نشاء طراوت و طراوت
 جلوه نوید شاه و مانیها رسانید از آنجا که تقدیم لوازیم حسن عبودیت اقدام
 مراسم خلوص عقیدت که از محاسن بجایای انسانی و از عمده حاصل
 زندگانی است بدرگاه خالق جهان و منبع زمین و زمان گوناگون
 رحمت و کرمیت رنگ و رو میسر زد و آثار آن با حرارت باطل عطایا
 و احوال مناصب و الا از اعطاف و الطاف حضرت شاه بی غلظت
 حسن ظهوری پذیرد و حصول تقاضای سار آفت اندیا از شاه شریا حبس
 بان مشفق منشأ همناف سرور و تادیه شکر آن بر منطی که پیش نهاد
 ضمیر حق شناس فرموده اند خلی مستحسن و ضرور به آفریننده محسرو مان
 منصب عالیة احترامت بنام نامی آن مشفق تادیه شری بسعاد
 و فرخندگی قائم داراد و به سعای اوج مراتب آن ذوات عالی

از ثوابت این چنین مناصب جلایل شک سپهر گرداناد و اخلاص شعار
 بکمال طیب خاطر عازم شمول محفل سبت انشمار بقدر تعالی بزرگان
 معبود مسعود و شریک بزم مسرت بوده و خیره اندوز شادمانیها خواهد گردید

مبارکباد و شادویی این یار محمد خان صاحبها و صاحبزاده میمان
 فوجدار محمد خان صاحبها و خال افرا بیک صبح بهایان از طرف جنوب

گلدسته بوستان حدیق و صفا یعنی نامه مسرت است تا که ترتیب انفاطش چون در
 صفویات رباب انجمن زیبا و بیاض بین السطوحش برنگ و سعوت و خوش
 فضای صحن چمن نشاط افزا بود و بیشتر تفرشادی طوسی کواکب نشان
 سپهر ایالت و امارت چشم و چراغ و دو دیوان چشمت و جلالت یعنی صاحبزاده
 ستوده خصال سعادت تو امان میمان یار محمد خان فرزند ولید آمدن

و حسن اعتقاد یافتن جشن شادمانی بتقریب میمنت شیب و ایامی شمول آن
 آن محفل خلدشاکل سنگ صول ریخته بزم استخوان را گمین و چین و واد
 تزیینت گمین گردانید + و از ریاضین الفاظ محبت که بر شاخسار بطور نامه
 شگفته و شاداب بود از آنجکه سرور و موفور بشام آرزو رسانید + این دو دو
 قران السعدین دولت و اقبال اعنی از دو واج میمنت استزاج عروس
 با صاحبزاده و الا تبار مطلع فروع سعادت و بهایونی کناد + و این جشن
 مسرت و شادمانی کجیچ منتسبان و دومان چشمت و کامرانی مبارک و مسعود
 گرداناد + ایما نیکه در باب سیدن دوستدار محفل استهراج منزل سروج
 و بیاجه تحریر است دلیل فرط محبت و نشان فرید الفت است فی الواقع
 آرزوی اخلاص مشربان صداقت پرست غیر ازین نمیباشد که بهنگام
 گرمی بهنگامه مسرت با باد و پیا این صاف و مصافحت رحیق دوستکار

پسایند و از نشأ نخلت و صفای طرفین سروری روح افزا و پیغمبری بسیار

بقلوب محبت حاصل نمایند + دوستدار بطیبت خاطر آرزو مند بزم شادی

و دیدن و مشتاق نغمه بهجت و شادمانی شنیدنت + اگر اشتداد و گراما

از رشحات پاران رفیع میگردد و کثرت بارش مانع ره پیاپیها نمیشود

مخلص بی یاکمال انبساط خاطر شریک جشن شادی خواهد شد

ترصد که دوستی دوست را مدام سرخوش نشأ آرزوی این چنین تقریباً

مست و نشئه بجز آن و غیرت مزاج تو در مزاج مسرور میفرموده باشند

بنام نامی نواب کندر یکم صاحب تئیسه بجهت

از طرف صاحب اجنت باورد در رسید کتاب مساحت پان

چون کار گزاران قضا و قدر خواهند که عنان حکمرانی ریاستی است

والا جای سپارند و مخطوط و امان ملکی بحایت عالی تباری و اگذا
 اول فتم و فرستش اتوقی میدهند که دشواری هر گونه نهات از مشرکان
 و نکته و نیش باسانی میگراید و گره فروبسته فلاح و آسایش رعایا
 باندک تحریک ناخن تدبیرش میکشاید + بعد از آنکه سرمایه فریغ و نیش که نوا
 رؤسای عالیقدر باشد آن مشفق را از روزا نزل بدین حصول است
 و دولت حسن تدبیر که اقتدار حکومت فرمانروایان بپذیرد آن مکره را
 بخترینه وصول + درینولاسته کتاب مساحت شرقی هر سه صنایع
 گوشواره ریاست بچوپال که هر یک فردی از افراد متجربه تدابیر سپندید
 آن مشفق بنظر تاشایان جلوه گریست بذریعه مهربانی نامه رنگ افزور
 وصول گردید حسب الایامی آن صاحب بعد دشت یک جلد بدفتر
 و در نقاشیات مع خرائط اسمی جناب نواب گورنر جنرل بهادر و صاحب

اجتهد بهادری و ستم‌گری ندرت است اندر ارسال و ششده ام تقییر که بکمال
 نقشبات مذکور از حضور صاحبان محترم الیه آن مشفق که در عدالت و
 فراست عدیل و سیم ندارند و او محنت و سعی دریا بندنی بحقیقت
 آن مکرر در اختراع تدبیرات نظم و نسق ریاست بجهت پال مساعی جمیل
 بکار برده اند و ناظم کون مکان حسن انتظام آن منتظم دوران و نوروز و
 بجهت پال فرایده و آن مکرر از زیاده ازین باریک او در هر خوش نظر از زانی و پال

نشسته
 ششده بنام نوازش چنان بیک صفا عیش پال تهذیب چشمت صدر

شعیه حاصل است هم تصاص مشور انقاد جشن شادمانی بتقریب جلوس نمودن
 آن متکی چارپالش دولت و اقبال بر وساده ریاست بجهت پال و ارد
 حضور بی غیر سگال بان محفل فروس شمال شرف صدور از زانی و ششده

فرق عقیدت کیش را با موج فرقان رسانید و وقت دست و کار را
 ذخیره و امن حصول گردانید و کثرین عقیدت گزین را امر و صحبت
 و انبساطی ازین نوید دست جاوید حاصل گردید که شاید خسرو پرویز
 بدست آمد گنج باد آورد و اینقدر نقد خرمی بگفت سید شهید + اگر چه از جاوش
 هوش رو با یعنی رحلت فرمودن نواب سکندر بیگم صاحبه محسنه قدیمه خود
 ازین جهان گذران به عالم جاودان رنج و اندوهی که بخاطر فاتر هجوم آورد
 مستغنی از شرح و بیان بود اکنون تحریک سلسله نوکرش بجا خبر است
 و جانفرسانی در دستان سوبان تیز دندان + مگر چون تکون حضورین گنج
 بر وسایه جانشینی و الیه منقوره مثل بازگشت حق برگز خود صوت
 بست جمع حسرت و پریشانی که جاگزین خاطر بود بحیثیت و کار آن
 مبدل گشت + اکنون خیر اندیش آن ملکه دوران را با استحقاق مورد

بر منصب است حکمران و همچو آن رئیس متصفه بصفات عدل و حسان
 بر مفارقت بندگان و خیر اندیشان قدر دان و فیض رسان می بیند +
 و دل مخزون و بیقرار را بصبر و شکیبائی تسکین داد و از درگاه الهی عمر ^{طبیعی}
 آن سکندر صفات میجواید و همین وظیفه شباروزی متوظف میباشند که اگر
 شمع بزعم سروری از صخره فنا خاموش شد چراغی که نور دیده همان
 شمع منیر و بنور خرد سر آمد و در قوسای روشن ضمیرت بر و عن طالع سکندر
 ورشته طول عمر خضری روشن و منور باد و شمع تا بود زندگی خضری
 جاوید + سبز باد و چمن عمر تو از آب بقا + خیر اندیش قدیم کمال
 بهجت و انبساط باین تقریب سعید عازم حضوری و رباب است نشاء ^{تتمه}
 هم کتاب ظفر آفتاب صاحب جنت بهادری از شمول جشن شادمانی
 و خیر اندوز نشاء طامو نور و شرح نامحصور خواهد کرد و دید همی از

فضل و کرم آنست که چنانکه جناب بیک صاحب بیعت گرام عبودیت گزینا

خیر اندیش خاص تصور میفرمودند همچنان آن قدر روان عالمیشان نیز

یکی از دولتخواهان خیر گمال خود بدولت و اقبال تصور فرموده و آنها

انظار شفقت و مروت مبذول حال این داعی دولت خواهرند

و این خیر خواهی بسطور سابق بلکه زیاده از آن مصروف لوازم خیرند

و جانفشانی و باین دعای خیر مستدعی بجناب سبحانی است که این

جشن جمشیدی و بنام کیتبادی بان نوشابه دوران و جمیع منتسبان

و اولاد و روان مبارک و مسعود کنان و بدو جلوس آن رونق مستجاب و جلای

براونک است بجهت پال عیث هزار گوه سپید و غلاتی رضایند خالق

عالمی سبحانی قائم شکویندین شهر پهلوانان و مومنان و بجهت

استخار و شکر و دعا پرشاد و سرشته دار کاکشری نشا جهان آن

نسیم بهار با خلاق سامی چون دم عیسوی جان در قالب بیجا نپا میدرد*
 و نسیم بوستان شفاق هر نفس لبان طبله عطار و باغ اتحاد را معطر میکند*
 این عطر مال و این اخلاص نیز میخواند که بوی نیاز قلبی خلوص باطنی بشناسد*
 یاد سامی رساند و تو را موشی ملاقات که با ایم تعطیل عیثت تعجب ست از آن
 خاطر خاطر بر گرداند لهذا قدری عطر موتیا که از تخانف بچویدست باطنی خدایت
 ارسال نمایند و بامید قبول صد ناله مسرت بر روی شام محبت میکشاید*

نغمه نسیمی بلبل و ستان سراسی خامه حکایت عدم سر
 گرامی صفا بر او صبا قبله بند نشی کشوری لال صبا بویل بیکجا

از زمان متدبهای بهایون نامه سایه بال رود عاطفت بر فرق ارادت کیشان
 مبهبوط نظر موده و عند لیب خامه اعجاز رقم نغمات شفقت سبحان سخنة

منجور از خدمت آن منتقار نشود و طبع عقیدت سرشت هر دم گوش بر آواز
 صریقلم و آرزو مندا عز از بخشی نامه محنت قسم است ، اگر چه تقایس
 کوتاه قلمهای زمان در از لائق آن نگذاشته که بود و گرامی نامحبت
 مورد مسکارس و مراحم شوقم یابرای رفع ندامت و پشیمانی بتحریر عظیمه
 انکسار مسابرت کفتم مگر چون عفو و عطای بزرگان زیاده از سهو و خطا
 خردان است امید که با پیشش تصور عدم ترسیل خضاعت نامحبات از ورژ
 شفقت آمو و گرامی ملاطفات محروم نفرمایند و از نوید خیریت سویت
 مزاج اقدس خدمات لائقه با سرع اوقات سرمایه اعزاز و مسابرات از نوید

نقش و آری قلم مانی رقم بستایش شبیه تیشان برادر عزیز و مال

شبیه و پذیر و تصویر بی نظیر آن صورت نامی معنی سعادت نوری بدیده

دیدار طلب سائید و در اشتاق را که بشوق لغای مسرت آتما بیتاب بود
 بحال مهر شمال مطمین گردانیدنی الحقیقت منشی شویوز این بصورت کشته
 آنغز صورت کمال و شمال عدیم المثالی را جلوه ظهور داده اند و
 شائقان فن تصویر آینه حیرت نما نهاده + این تصویر شبیهی که از شگفتی رو
 روکش نگارخانه چین باشد نیست و تصویر یک از گرم بازاری خود چهره مانی هنر
 بعرق خجالت شوید همین + بتاشامی بن از رنگ مانی اگر طبع مشتاق بهر روز
 حاصل گردید مگر شوق معانقه جسمانی آن طرف حد و قیاس سید اکنون از
 ولی نیست که چنانکه از مشاهده این شبیه پذیر صوت طمانینت تسکین پیش
 نظرست همچنان و در تصویر اصلی صاحب شبیه نور انفرای دیده نظر کرد
 سواد کتبی که با اطلاع فنی پایی سرکار نکات شبیه مملکتش
 از طرف صاحب اجبت بهادریا هم فریغ آب سکندیر یک جزا

تقیه بجهت پل و دیگر سوا می متعلقه آبی تنها و التماس و آرزوی نشسته

هر گاه کار گزاران قضا و قدر میخوانند که شقاوت شرعی را طوق لعنت است
 بگردن اندازند و نیل روی سیاهی جاوید قشقه پیشانی او سازند و نخستین
 از تکاب فتنه صبح و اختیار ظلم صبح اتفاق می افتد مصداق این مقال
 آنکه شاه حبش با غوغای تیره بختی و سیاه روزی سلسله جنیان شرارت
 و فساد و مہج غبار بخی و عناد گشته از بزمی و سیاه ولی صاحب بید
 و دیگر صاحبان فزنگ مقیم حبش الزایب و ذباب باز داشته بود از
 سر کار دولت از گمشده با وجود نیروی سر سپهر قهرمانی و قوت بازو
 اقبال سلیمانی اول قہنمای مراسم و تفضلات شاهنشاهی بر شحات
 دلال نصلح و مواعظ آن غنوده طواب غفلت التباہی باین شاه

مصدق بنیاد برپا می شده که بلا تعویق و درنگ صاحبان و فرنگ ساز
 حبس بیجای ملک حبش آزاد نماید و با مقتضای جرات هم حضور معدلت ^{ظهور}
 حضرت ملکه معظمه انگلستان و هندوستان و ام سلطنتها چین بسیار
 فرساید مگر آن خذلان مال بر نصاب سودمند عمل نکرده از جاوه ^{بصواب}
 اطاعت و فرمانبرداری انحراف و زریذ و قدم فرسای بوادی ^{لغت} مختا
 و کشی گردید چون تنبیه و تادیب آن سرگروه مخالفان از ستازات
 نوایس سلطنت عظمی و مفروضات آداب خلافت کبری بود جمعی
 از عساکر منصور بسزادی آن نکبت نشان و ربانی صاحبان
 عظیم الشان بسر کردگی سرور برث نیر صاحب بهادر تعیین ^{فنت}
 روانه آنصوب با صلوات گشت و در آن ملک کوپی که روی آب
 چون آب روی شاه حبش ^{تتمثال} آن نیت و بنا بود قطع مر حل صعب گز ^ا

و کالیف ناگوار گوارا نموده بمقام میگذا لا که شاه مخدول بر سر زینت
 سخا لفت حکمران و صا جان فزنگ از شد اندان جفا کار اسیر زندان
 بودند بتیاج نهم اپریل بهمنان شتخ و نصرت فائز منزل مقصود گردید
 هر چند هنگام عبور فوج نظرموج از جویا بتصله قلعہ میگذا لا شاه پیش
 بدافعت و مزاحمت و قبیحة از وقایع سعی نامرعی نگذشت که ازین
 طرقت مبارزان عرصه بیجا و نهر بران بیشه و غاب کمال شجاعیت و دلاوری
 آتش افروز هنگامه حرب و پیکار شدند و درین کارزار که انروز در پیش
 بود و و صد کس جانب دشمن از دوست بهادران انگیزی مقتول گشتند و
 یکتزار و و صد نفر کبریانی سپاه نصرت پناه گرفتار آمدند اگر چه عقب گیری
 ان تبه کاران بهما نوقت منظور نبود و منظور نبود اما چون در همان جدال
 یقتال آن روز قیامت اثر بانجام رسید و ظلمت شب مانع محاربت

گریه و تاجب آن گروه شقاوت پژوه بعمل نیاید روز دوم آن محسن
 و هم اپریل سنه حال با قبایل عدو مال در لاوران رستم جنگ و بهار آن
 ستیز آهنگ چند قلع واقع جبال متصله میگردد الا بمناجیح فتح و نصرت
 کبشاوند و یک هزار و چهار صد سپاه بیان شاه مخدول اسلحه خود پیش
 سران انگلشید نهادند و اجازت رفتن اماکن خود یافتند و شاه پیش
 پیغام صلح رسانیده در باب سپردن اسپران بسرکار انگلشید اقرار نمود
 شاه نگاه و هم اپریل سنه حال شاه منکوب جمله مجوسان فرنج و مرن
 و ائلی و صاحبان انگریزی را که مجموع آن شصت و یک کس است بجنود
 مسعود رسانید و بتاریخ یازدهم اپریل حرکت سلسله رویشی کردید که
 جواب یافت که با اینچنین بد عهد است چنان رابطه و دوستی است
 مربوط نمیتواند شد لکن که اسپران فوج خود را تقویض سرکار انگریزی
 نماید

بتعمیل این حکم قضا جریان چون آن شاه نکبت نشان متبذیان را
 بسلاست ساینده بنا علییه فرمان ترحم عنوان شرف اصدار یافت که شای
 حبش قصاص و غیره سزای هلاکت نیابد مگر از ریاست خارج بوده بجا
 و گیر مقیم گردد و معاشی برای او مقرر شود شاه خدلان پناه تاج
 گویند منتظر نگردید و قرار بر فرار نهادند لیکن از مزاحمت فوج شمرج
 تاب گریز یافت و بتایخ و وازو هم اپرل متوجه میگردد الا از پورس
 سپاه نصرت پناه مفتوح گردید مع سی ضرب توپ بجبهه تصرف اولیا
 دولت قاهره و آمد لغش آن شاه مخدول شامل کشتگان بنظر رسید
 گویند که آن شقاوت نشان بجایه مداخلت سپاه کینه خواه اندرون
 تعلقه مرکب خود کشی گردید این امر باعث کمال نبطا و خاطر خیر خواهان
 سرکاست که از لشکر ظفر پیکر انگیزی صرف پانزده کس و یک نفر شمرج

واحدی مقتول گشت و از گروه معاندان جمعی کثیر از آب شیره حربه فوفا

پیشید اکنون بعد از این فستق نمایان جنود مسعود بنصرت و فیروزی معاودت

گروه می آید و فوجی قلیل در آن ملک تبه کاران استقامت میدارند چون

فتوحات دوستان باعث اشراج کجبهتان میباشند با ذریع نماه و تزل

اشتهار گورنشت بهی مخلص نوی سرت افزا میرساند یقین که آن مشغفت

بر ریانت این فتح بمسین ذخیره اندوز شادمانی بوده شکر و سپاس آید

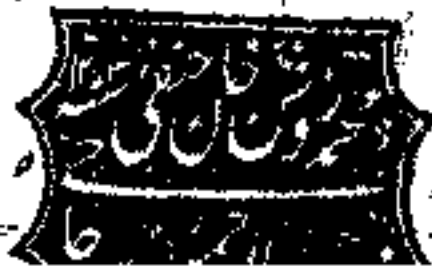
بقایم خواهیم بیاید و بدعای استقامت و ولت ابد مدت سرکار

نکاشیه که طحا و ما و امی سلاطین بزرگار است مؤظف فرمودند

فخامت الطبع بددکاری بخدا و بنی بشتاد پادوری خالق بکیتا درین روزگار سرست افرو

شینه بقبول باب صدق صفا و سوم در معان بی به با اتهام میزار خفران محمد علی در حرم

بنجامی محمد شریف خان غفور در طبع نظامی و قلم کافور غار از تمام بر پوالتی حلیه الطبع در بر شیه



کتابخانه بن حاجی محمود در کتب خانگی تهران